



# عصر مشارکت

## راین آیسلر

**تبعیض میان مردان و زنان، نه تقدیری ناگزیر بلکه پدیده‌ای اجتماعی است. برابری میان جنسها نیز دستاوردی مردمی و آزادیخواهانه است.**



روزا لیکزامبورگ (۱۸۹۱-۱۹۱۸) نظریه پرداز سیاسی و انقلابی، آلمان / لهستان.



لورانس تاچینسکل (۱۸۷۴-۱۹۱۰)، پرستار، انگلستان.

کهنه نوزاد، غذا دادن و رسیدگی به فرزندان. اما، به رغم مقاومتهای غالباً گسترده، روابط میان مردان و زنان برابر جویانه تر می شود و نیز - البته با دشواری بیشتر - افکار و عقاید دربارهٔ به اصطلاح برتری مردان تحول می یابند.

بسیاری از نمایندگان هر دو جنس در اینجا دلیلی برای امیدواری و باور به پیدایش جهانی عادلانه تر، انسانیت و آرامتر را می بینند که در آن، جنس، نژاد، دین یا ملیت دیگر معیارهایی برای فرودستی یا فرادستی به حساب نمی آیند. اما عده‌ای برعکس از آن جهت سرگشته و هراسانند که تغییرات اخیر را به چشم پیچیدگی تازه‌ای در جهانی می نگرند که بسیار بیش از میل آنان تحول می یابد.

### زنان، مردان و روابط انسانی

بر دیدی نیست که از سرد در عین پیش جهان به سرعت هرچه تمامتر دچار دگرگونی شده است، چنان سریع که به قول آلویس تافلر، بعضی از ما «ضربهٔ آینده» را به نحوی دردناک حس می کنیم. سرعت دگرگونیهای فنی و اقتصادی نه فقط عادات کاری ما، بلکه شیوه‌های اندیشه و رفتارمان را نیز زیر و رو کرده و در نتیجه تنشها و پیرشانیهای بسیاری به وجود آورده است. اما همانگونه که تاریخ نشان می دهد، یکی از پیامدهای سودبخش این دگرگونیهای عظیم، کشیدن خط بطلان بر پیشداوریهای ریشه داری مانند «شاه سایه خداست» - که برای توجیه استبداد به کار می رفت - یا قدرت استبدادی اما در عین حال انکارپذیر پدر خانواده بر زن و فرزندان او بوده است.

آنگونه که در یک کتاب تازه آمده است، مردان جنگ طلب (اهل مریخ) و زنان آرامش دوست (اهل زهره) هستند. این تصویر از دو دنیای متضاد، بازتاب این باور دیرپا و ماندگار است که گویی میان جنس مذکر و مؤنث، تفاوتی اساسی و رفع نشدنی وجود دارد.

اما اگر بپذیریم که زنان و مردان این همه متفاوتند، چگونه ممکن است که این تفاوتها از دورانی به دوران دیگر و از کشوری به کشور دیگر تا این حد متفاوت باشند؟ به عنوان مثال آرمان زنانه در انگلستان عهد ویکتوریا، رنگ پریدگی و شکنندگی «اشرافی» بوده است، درحالی که در تینیا، فضیلت اصلی زن آن است که برای تأمین خانوادهٔ خود سخت کار کند. در ژاپن فتودالی، نشانهٔ مردانگی جنگ آوری بوده است، اما در نزد سرخپوستان آریزونا، مرد باید آرام، مؤدب و صلح جو باشد.

باید افزود که از چند دهه پیش، نقشهای سنتی مردان و زنان بیش از پیش به پرسش کشیده شده اند. به عنوان مثال بسیاری از زنان غربی، امروزه به «حرفه‌های مردانه» مثل پزشکی، مهندسی، قضاوت، آتش نشانی، جوشکاری یا استادی دانشگاه می پردازند: تمام شغل‌های سودمندی که مدتها برای آنان دست نیافتنی بود. در مقابل، بسیاری از پدرها بخشی از «وظایف زنانه» را در خانه عهده دار می شوند: عوض کردن

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
کتابخانه مرکزی  
بخش نشریات



همان‌طور که در آثار زیبا و طبیعت‌ستای مینوئی‌های کروت مشاهده می‌کنیم، به نظر می‌رسد این مردم احترام زیادی نه تنها برای زنان بلکه برای زمین مادر قائل بوده‌اند؛ یعنی آنچه که امروز ما آن را آگاهی بوم‌شناختی می‌خوانیم، بالا، جزیی از نقاشی دیواری کاخ کنوسوس (۱۶۰۰ - ۱۴۰۰ ق. م.) در کروت.

ددمنش آلمان نازی، «بازگشت زن به خانه» و اطاعت او از قدرت مرد را تبلیغ و توصیه می‌کرد. برعکس، در کشورهای اسکانندیناوی، فعالیتهای مرسوم زنانه مانند تعلیم و تربیت کودکان، مددکاری اجتماعی یا حفظ محیط‌زیست، در ردیف اولویتهای ملی قرار دارند، درست مثل برابری سیاسی یا اقتصادی جنسها در عرصه دموکراسی سیاسی.

### بازبینی و اصلاح گذشته

کارهای برخی از باستان‌شناسان، مانند ماریا گیمبوتاس (لیتوانی تبار و اهل امریکا)، جیمز ملارت (اهل انگلستان)، و نیکولاس پلاتون (اهل یونان) پرتو تازه‌ای بر مسئله افکنده و اندیشه‌های رایج درباره منشأ انسان را زیر و رو کرده‌اند: جامعه‌های پیش از تاریخ به هیچ‌وجه مردسالار، سلسله‌مراتبی و ستیزه‌جو نبوده‌اند، بلکه آرامش‌طلبی و مساوات‌جویی آنها بیشتر از ما بوده است (به عنوان مثال جامعه باستانی چتل‌هوپوک در ترکیه که به حدود ۸۰۰۰ سال پیش تعلق دارد). در این جوامع از سلطه مرد بر زن، خبری نبوده است.

همچنین به گفته افلاطون، تمدن باستانی مینویی که در سه هزار و پانصد سال پیش، درجه‌ای عالی از دانش و فن را در جزیره کرت گسترش داد، سخت تحت تأثیر و نفوذ زنان بوده است. او می‌افزاید که در این جامعه بسیار هماهنگ و سعادت‌مند، پرستش پرشور بانوی طبیعت رواج تام داشته است.

درواقع، معنای ژرف طبیعت که هنر کرتی سرشار از آن است، گویی نشاندهنده احترام گسترده به اصل مؤنث است که در قالب خاک حاصلخیز تجسم یافته است، یعنی همان چیزی

بنابراین ارزیابی مجدد جاری درباره نقش و مناسبات میان جنسها در دلی فرایند انکار بسیار عامتری جای می‌گیرد که هدفش برقراری مناسبات آزادتر و برابرتر، در عرصه زندگی عمومی و نیز زندگی خصوصی در سطح جهانی است. به علاوه، اگر عرصه‌های عمومی و خصوصی را در تأثیر و کنش متقابلشان در نظر بگیریم، پیوندهایی را کشف می‌کنیم که دیرزمانی در سایه پژوهشهایی نهفته بودند که صرفاً بر زندگی عمومی - عرصه‌ای که زنان و کودکان از آن طرد شده بودند - تمرکز داشتند. من به سهم خود، در بررسی این تأثیرات به این نتیجه تردیدناپذیر رسیده‌ام: شیوه‌ای که هر جامعه‌ای برای سازماندهی نقشها و مناسبات دو نیمه بشر به کار می‌بندد، بازتابهای ژرفی بر تمامی زندگی انسان دارد.

این نکته از جمله در مورد سازماندهی خانواده بدیهی است. جایی که نقش مردان و زنان به شدت مشخص و از هم جدا شده است (مثل اغلب جامعه‌های پدرسالار افراطی) الگوی خانوادگی عموماً بسیار سلسله‌مراتبی و استبدادی و سلطه‌جویانه است. تسلط سخت آشکار مردان بر زنان و اولیا بر فرزندان، در تحلیل نهایی بر ترس و اجبار و فشار استوار است. برعکس، در جامعه‌هایی که برابری بیشتری وجود دارد و در تقسیم نقشهای جنسها انعطاف بیشتری به چشم می‌خورد، الگوی خانوادگی غالباً خشکی و انعطاف‌ناپذیری کمتری دارد و مناسبات مبتنی بر قدرت یا اجبار و فشار، زشت شمرده می‌شود.

هر چه جامعه‌ای مردسالارتر باشد (همراه با تعریف و تقسیم بسیار انعطاف‌ناپذیر نقشهای دو جنس) به استبداد و سلطه‌جویی گرایش بیشتری دارد. تصادفی نیست که رژیم



راین آیسلر  
(Rian Eisler)،  
اهل ایالات متحده امریکا و  
از بنیانگذاران «مرکز مطالعات  
مشارکتی» در این کشور است و  
آثار متعددی منتشر کرده است.

که امروزه «آگاهی بوم‌شناختی» نامیده می‌شود.

این نشان تازه‌ای است از تحول مفهومی که ما از نقش مردان و زنان و بازتابهای احتمالی آن در سازماندهی جامعه داریم. مرد به‌خوبی می‌تواند رفتاری درپیش گیرد که به‌طور سنتی «زنان» محسوب می‌شود (نیاز به حمایت، ردّ خشونت)؛ درعین حال زن می‌تواند وظایف نوعاً «مردانه» (قدرت اجتماعی یا دینی) را عهده‌دار شود. اما مهمترین نتیجه‌ای که باید از تمام این تحولات گرفت آن است که جنگ و بویژه جنگ جنسها، تقدیری ناگزیر نیست.

باید افزود که حتی در جامعه‌هایی که زنان در سلسله‌مراتب اجتماعی یا دینی، جایگاههای مهمی داشتند، هیچ نشانه‌ای حاکی از آن نیست که زنان از این امر برای تسلط بر مردان بهره‌گرفته باشند. به‌عبارت دیگر این جامعه‌ها نه پدرسالار بودند و نه مادرسالار، بلکه با همان چیزی انطباق داشتند که بهتر است آن را شیوه سازماندهی اجتماعی مبتنی بر مشارکت و نه سلطه بخوانیم. این جامعه‌ها به همین سبب از تشهای ذاتی الگوهای مناسبات مبتنی بر اجبار و انقیاد به دور بودند.

### برابری جنسها: کیفیت زندگی

اگر تاریخ دنیای مدرن را از دیدگاه برابری جنسها دوباره بررسی کنیم، می‌توانیم فراز و نشیب‌های متعدد آن را به جلوه‌های رویارویی میان نیروهایی که خواهان سازماندهی اجتماعی مبتنی بر مشارکت هستند با نیروهای مخالف این سازماندهی تفسیر کنیم. از قرن هجدهم تمام جنبشهای ترقی‌خواه (سوسیالیسم، صلح‌طلبی، فمینیسم، مبارزه برای حقوق بشر، دموکراسی، یا الغای بردگی) در پیکار بر ضد سلطه مبتنی بر اجبار و ترس مشارکت می‌ورزیدند. همین عامل نیز در قرن بیستم تمام کسانی را گردهم می‌آورد که به نفع حق تعیین سرنوشت، صلح‌طلبی، دموکراسی مستقیم، حقوق زنان و کودکان، یا نظم اقتصادی عادلانه‌تر پیکار می‌کنند: همگی امیدوارند - هم در سطح جهانی در میان ملت‌ها و هم در چهارچوب محدود هر خانه‌ای - جهانی بیافرینند که اساساً بر اصل مشارکت آزاد استوار باشد و نه بر مناسبات انقیادآمیز و سلطه‌گرانه. جای گرفتن جنبش کنونی به نفع برابری جنسها در مسیر پیشگفته، به هیچ‌وجه باعث شگفتی نمی‌شود، زیرا تردیدی نیست که تسلط تبعیض‌آمیز جنسی نیمی از بشریت بر نیمه دیگر، از دیرباز الگوی تمام دیگر شکلهای ستم در طول تاریخ بوده است. درمقابل، اصل برابری میان جنسها، از همان نوباوگی به کودکان می‌آموزد که به تفاوت میان افراد به‌صورت ارزشی «درخود» ارج بگذارند و دیگر آن را معیاری برای طبقه‌بندی انسانها در گروههای «فروست» و «فراست» ندانند.

به‌همین سبب کشورهایی که در آنها جنبش دفاع از حقوق

زنان بیشترین کارآیی را داشته است، دموکراتیک‌ترین کشورها نیز بوده‌اند. به‌علاوه، بررسی آماری جدیدی در مورد ۸۹ کشور نشان می‌دهد که میان افزایش سطح زندگی به‌طور عام و افزایش موازنه میان جنسها ارتباط و پیوستگی وجود دارد.

این بررسی، «برابری جنسها و کیفیت زندگی» نام دارد و از آن چنین برمی‌آید که کشورهای اسکاندیناوی که از بیشترین برابری میان جنسها برخوردارند، از بالاترین سطح زندگی نیز بهره‌مندند. این گزارش همچنین تناسبی نزدیک میان شاخصهای تبعیض جنسی (سطح بی‌سوادی، میرندگی به هنگام زایمان و حضور زنان در حکومت) و شاخصهای فقر (سطح میرندگی کودکان، میزان مهاجرت گسترده و فاصله بسیار میان فقیرترین و ثروتمندترین افراد) برقرار می‌کند. از سوی دیگر، همین گزارش نشان می‌دهد، در کشورهایی که آرمان زنان کمترین پیشرفت را داشته است، شاهد بیشترین تجاوز به حقوق بشر هستیم.

کوتاه سخن آن که شیوه سازماندهی و شکل‌گیری مناسبات مردان و زنان در جامعه، هم به سبب الزامات اقتصادی و اجتماعیش و هم از لحاظ تأثیر در زندگی شخصی افراد، به همه ما مربوط می‌شود. جای خوشحالی است که می‌بینیم حکومتهای بسیاری در راه وضع قوانینی برای تأمین برابری جایگاه جنسها، براساس رهنمودهای «معاهده سازمان ملل درباره نابودی تمام شکلهای تبعیض نسبت به زنان» گام گذاشته‌اند. زنان نه فقط نخستین کسانی هستند که از این اقدامات بهره‌مند می‌شوند، بلکه به برقراری فضای مشارکت و همزیستی مسالمت‌آمیز میان جنسها و نیز میان ملت‌ها، نژادها، دینها و جوامع قومی مختلف در سیاره ما هم یاری می‌رسانند.



خانواده‌ای در یکی از دهکده‌های بورکینافاسو.



آنا یاولووا (۱۹۳۱-۱۸۸۱)،  
رقصنده، روسیه.



پترالی (۱۹۲۷-۱۹۲۷)،  
سیاستمدار (جنبش  
مهیملزست)، آلمان.